

اهل بیت و مقابله با تفویض‌گرایی: انتقاد از تفویض‌گرایی در کنار انتقاد از جبر‌گرایی -  
مهدی قندی، مهدیه رجایی

### فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال چهاردهم، شماره ۵۴ «ویژه عدل الهی»، بهار ۱۳۹۶، ص ۱۰۸ - ۱۳۰

## اهل بیت و مقابله با تفویض‌گرایی: انتقاد از تفویض‌گرایی در کنار انتقاد از جبر‌گرایی

\* مهدی قندی

\*\* مهدیه رجایی

**چکیده:** اندیشه عقلانی نفی جبر در شیعه، همگام با پرهیز از در غلطیدن به دره‌های عمیق تفویض ترویج شد و باعث تدوین یک نظام جامع و همه‌جانبه گشت. در مقاله پیش رو نشان داده می‌شود که مفاهیم "جبر" و "تفویض" با مفهوم "سلطنت" انسان و خداوند بر حوزه اعمال اختیاری بشر پیوند دارد. هم چنین روشن می‌شود که جمع میان "سلطه خدا بر انسان مختار" و "سلطه انسان مختار بر حوزه اختیار خویش" گرفتاری دیرپایی بشر است. عموم آنانکه جانب سلطه خدا را می‌گیرند "جبر‌گرا" می‌شوند و عموم آنانکه جانب سلطه بشر را می‌گیرند "تفویض‌گرا" می‌گردند. در این میانه، اهل بیت علیه السلام، سلطنت خدا بر انسان و سلطنت انسان بر اعمال خود را در تعارض با یکدیگر نمی‌دانستند و بر هر دو حوزه تأکید داشتند.

مطابق تبیین این مقاله، تفویض‌گرایان (به طور شاخص معترله) هر چند در برخی حوزه‌های عقلانیت مانند اثبات سلطه انسان بر اعمال خود (نفی جبر) همگام با شیعه بودند، اما در برخی دیگر از حوزه‌های عقلانیت مانند پاسداشت از سلطنت گسترده الهی بر انسان (نفی تفویض) از شیعه فاصله گرفتند و همانگونه که بیان "لا جبر" اهل بیت علیه السلام، شیعه را از گروه‌هایی همچون

---

mahdi.ghandi.edu@gmail.com

\*. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تهران

maraja8131@yahoo.com

\*\*. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد

اشاعره متمایز کرد، بیان "لا تفویض"، آنها را از گروههای همچون معزله متمایز و دور ساخت. در مقاله، پس از تبیین رابطه "نفی تفویض" با "اثبات سلطنت الهی" و اشاره به ضعف قدریه و معزله در التزام به سلطنت الهی و نفی تفویض، شواهدی از روایات اهل بیت علیہ السلام در ضرورت مخالفت توأمان با "جبر" و "تفویض" ارائه می‌گردد.

**کلیدواژه‌ها:** تفویض، جبر، سلطنت الهی، انسانگرایی و اومانیسم، قدریه، شیعه و معزله.

۱۰۹

### توجه به نفی تفویض در کنار نفی جبر

مقاله "اهل بیت علیہ السلام و مقابله با جبرگرایی" که آن روی سکه مقاله پیش روست، برای تبیین وجوده مخالفت اهل بیت علیہ السلام با عقاید جبرگرایانه نگاشته شد (سفینه، ش. ۵۰)، اما مقاله حاضر به واکاوی مخالفت اهل بیت علیہ السلام با تفویض‌گرایی معطوف است.

یکی از رویکردهای قطعی امامان شیعه، مخالفت با گرایش به اندیشه‌های تفویضی در کنار مخالفت با جبرگرایی بوده است. تأکید اهل بیت علیہ السلام را در "مخالفت توأمان" با جبر و تفویض می‌توان در شعار شیعی "لا جبر و لا تفویض" به روشنی دید. این تعبیر، به صراحة مخالفت هم زمان امامان شیعه با هر دو گرایش جبری و تفویضی را بیان می‌دارد. عین تعبیر "لا جبر و لا تفویض" در روایات متعدد شیعی نقل شده است. از آن روایات، به خصوص از نامه امام هادی علیہ السلام به اهل اهواز در پاسخ پرسش‌هایشان در باب جبر و تفویض بر می‌آید که سخن امام صادق علیه السلام مبنی بر نفی جبر و تفویض، نزد شیعه از شهرتی برخوردار بوده است.<sup>۱</sup>

۱. در این روایات پس از بیان تعبیر مذبور، حقیقت امر با تعبیری چون "امر بین امرین" یا "منزله بین المزليتين" یا "القول بين القولين" مورد اشاره قرار گرفته است؛ مانند این موارد: "لَا جَبْرٌ وَ لَا تَفْوِيْضٌ وَ لَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ..." (الكافی، ج ۱، ص: ۱۶۰)؛ "لَا

تأکید جبرگرایان بر شمول "سلطنت الهی" بر انسانها و اعمال اختیاری آنان گرایش‌های جبری عموماً تمرکز بر موضوع "سلطنت همه جانبه خداوند بر عالم هستی" و از جمله "سلطنت خداوند بر انسان و اعمال او" دارند. از این رهگذر، تلویحًا یا تصريحًا، سلطه انسان بر اعمال خود را (اختیار و آزادی حقیقی انسان را) نفی می‌کنند و به دامن جبرگرایی می‌افتد. توجیه شرعی جبرگرایی، پاسداشت از همه جانبه بودن سلطنت الهی است. جبرگرایان به پندار مرزبانی از سلطنت بی‌حد و مرز خداوند، کمالات محیرالعقولی را که خداوند متعال در جنبه قدرت و اختیار و سلطنت عملی، به آدمیان عطا کرده نادیده می‌گیرند. آنگاه از انسان عروسک خیمه‌شب‌بازی‌ای را به نمایش می‌گذارند که دستان خداوند، به واسطه یا بی‌واسطه آنها را به حرکت و امیدار، لذا انسان به معنای واقعی از خود قدرت و حریتی ندارد. جبرگرایان وانمود می‌کنند که اگر بپذیریم انسان‌ها - در فرض وجود دواعی و انگیزه‌ها و عوامل محیطی - باز هم بر دوراهی انجام دادن و انجام ندادن افعال مقدورشان آزادند و در انتخاب فعل یا ترک، تنها و تنها خودشان هستند که تصمیم می‌گیرند؛ این عقیده منجر به محدود شدن سلطنت خدا و انهدام قاعده "لا مؤثر فی الوجود سوی الله" می‌شود. از این رو، به بهانه پاسداری از سلطنت بی‌انتهای خداوند، قدرت و حریت وجودی خود را نادیده می‌گیرند و افعال خود را به خدا نسبت می‌دهند. (محمدحسن قدردان قراملکی، نگاه سوم به جبر و اختیار، ۲۸۸)

این در حالی است که اهل بیت رسول اکرم ﷺ - همنوا با ندای وجود و جدان و فطرت درونی بر این که افعال آزادانه بشر به خدا متنسب نیست - بر این حقیقت

"جَبْرٌ وَ لَا تَقْوِيْضٌ وَ لَكِنْ مُنْتَهٌ بَيْنَ الْمُنْتَهٰيْنِ... " (تحف العقول، ص: ۴۶۰)؛ وَ أَنَّ الْحَقَّ الْقَوْلُ بَيْنَ الْقَوْلَيْنِ لَا جَبْرٌ وَ لَا تَقْوِيْضٌ... " (معانی الأخبار، ص: ۲۱۳)



تأکید می‌کنند و لازمه عادل دانستن خدا را در عقوبت بندگان، متهم نشناختن خدا

در انجام افعال رشت آنان و منسوب نکردن آن اعمال به خداوند می‌دانند.<sup>۱</sup>

از دیدگاه اهل بیت علیه السلام، قاعده "لا مؤثر فی الوجود سوی الله" به این معنا که همه افعال مؤثره در عالم، در قالب نظریه علیت فلسفی یا نظریه کسب اشاعره، به خدا بازگردد، قاعده‌ای غلط است و حقیقت امر آن است که انسانها حقیقتاً در حوزه اختیارات خود، فوایلی "موثر در عالم" هستند. به این ترتیب، افعال اختیاری بشر به خداوند، نسبت فاعلی یا علی ندارد و اساساً کنه آزادانه و اختیاری بودن افعال، انجام نشدن آنها تحت اراده دیگری است؛ و لو آنکه آن دیگری خداوند باشد.

### تأکید تفویض‌گرایان بر "سلطنت انسانها" بر اعمال اختیاری آنها

در مقابل جبرگرایان، گرایش‌های تفویضی متمرکز بر اثبات "سلطنت انسان بر حوزه اختیارات و آزادیهای آدمی" هستند. آنان به بهانه پاسداشت از کمال انسان، تلویحاً یا تصريحاً، سلطه کمالی خداوند را در جهات گوناگون از افعال اختیاری انسان محدود می‌سازند و به دامان تفویض‌گرایی می‌افتد.

۱. اهل بیت علیه السلام عقیده به عدل را در برابر عقیده به جبر چنین توصیف می‌کردن: العدلُ لَهُ تَتَّهِمُهُ (شرف رضی، نهج البلاغه، ۵۵۸) و "الْعِدْلُ فَالَا تَنْسُبْ إِلَى خَالِقِكَ مَا لَأْمَكَ عَلَيْهِ" (ابن بابویه، معانی الأخبار، ۱۱). عدل آن است که خدای خویش را متهم به انجام اعمال زشت و انداختن آنها به گردنت) نسازی. به تعبیر دیگر، عدل آن است که کارهایی را که خداوند تو را از بابت آنها ملامت می‌کند به او "نسبت" ندهی. مقایسه کنید این بیانات اهل بیت علیه السلام را با گفتار ملاهادی سبزواری که می‌گوید: همان گونه که وجود ما "منسوب" به خداست و در عین حال "منسوب" به ماست، افعال ما نیز فعل خداست و در عین حال فعل ماست. "لکن كما الوجود منسوب لنا / الفعل فعل الله و هو فعلنا." (نکته سبزواری، ملاهادی، شرح غرر الفوائد (منظومه)، مقصود ۳، فریده ۲ فی عمومية القدرة) از منظر اهل بیت علیه السلام، اعطای وجود و قدرت انجام افعال به ما و جلوگیری نکردن از اعمال قدرت توسط ما و آزاد گذاشتن ما بر انجام یا ترک آن افعال، به منزله انتخاب فعل یا ترک آن از سوی عوامل بالادستی و تحمیل آنها بر ما نیست. لذا درست بر سر این دو راهی فعل و ترک است که نقش انسان به عنوان "فاعل" ظاهر می‌شود و در همین انتخاب راه ترک یا فعل است که هیچ کس حتی خداوند بر انسان قادر مختار سلطه‌ای اعمال نمی‌کند؛ لذا وجود و قدرت در عین اینکه ملک منسوب به ماست، ملک منسوب به خدا نیز هست. بر عکس آن، افعال ناپسند ما، منسوب به ما هستند و به خدای تعالی منسوب نیستند.

در مقابل جبری‌ها که شخصیت آزاد انسان را ذیل "شعار توحید" و به بهانه "حراست از سلطنت مطلقه پروردگار"، خُرد و لگدکوب می‌کنند، انسان‌گراها صفات‌آرایی گسترده‌ای دارند که از حیث توجه به واقعیات وجودی و کمالات حقیقی‌ای که خداوند به آدمیان عطا کرده، ستودنی است. انسان‌گراها یا همان اومنیست‌ها به خوبی نسبت به "حجیت استقلالی عقل انسان"، "قدرت و سلطه انسان بر اعمال خویش" و بالاتر از همه، به "استقلال شخصیتی و غیریت انسان از خداوند با دیگر مخلوقات" توجه نشان داده‌اند. از دید توحیدگرایان، نفس این توجه به "استقلال شخصیتی"، "استقلال در فعل" و "استقلال در حجیت فهم توسط انسان‌گراها" نقطه ضعف آنها به شمار می‌رود؛ در حالی که از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام چنین نیست.

اهل بیت علیهم السلام مخالف "توحیدگرایی افراطی" بودند. "توحیدگرایان افراطی" ارزش‌های خداداد انسان را نادیده می‌گیرند و به بهانه پاسداری از شمول سلطنت و وحدت حقیقی خداوند، به انحصار مختلف، شخصیت مکرم آدمی را ناچیز می‌خوانند. یک جا زیر نام "أهل حدیث" یا "ظاهری‌گری خوارج"، شعار "تنها خداست که حاکم است" سر می‌دهند و با حکومت "عقل" که حجت درونی همان خداوند است، به ستیزه بر می‌خیزند. جای دیگر در قالب "کلام اشعری" یا "فلسفه الهی"، به عقل آدمی حرمت می‌نهند، اما "سلطنت و حریت و قدرت تصمیم‌گیری انسان" را که باز موهبتی خدایی به اوست، محکوم قضا و قدر تکوینی یا نظام علی و معلولی می‌کنند. توحیدگرایان افراطی در نهایت، زیر نام "عرفان" و به بهانه تثبیت توحید حقیقی، به نفی وجود هر گونه غیری در عالم پرداخته و خداوند یکتا را تنها موجود و شخصیت حقیقی در عالم، اعلام می‌کنند. آنان با این موضع‌گیری، حتی "استقلال شخصیتی و غیریت انسان از خداوند" را منکر

می‌شوند، طوری که اساساً کار به نفی و اثبات استقلال فعلی و حریت آدمی نمی‌کشد. بدین ترتیب "توحیدگرایی افراطی" شعبه‌های مختلفی دارد که هر یک به نوبه خود به ساحت‌های کمالی انسان می‌تازد و رو در روی تلقی‌های انسانگرها درباره واقعیت کمالمند آدمی (چه از حیث وجود، چه از حیث قدرت و حریت، و چه از حیث حجیت فهم انسانی) می‌ایستد.

### داوری اهل بیت<sup>علیه السلام</sup> درباره اندیشه تفویضی انسانگرایان

در برابر دو گرایش جبرگرا و تفویض‌گرا، اهل بیت<sup>علیه السلام</sup> قرار دارند که سلطنت خدا بر انسان و سلطنت انسان بر اعمال خود را در تعارض با یکدیگر نمی‌دانند و بر هر دو حوزه تأکید دارند.

از دید اهل بیت<sup>علیه السلام</sup>، تأکید اهل تفویض یا همان انسانگرها بر واقعیت داشتن کمالات انسانی، نقطه ضعف انسانگرها نیست، بلکه نقطه قوت آنهاست.

- اهل بیت<sup>علیه السلام</sup> بر موهوم نبودن وجود انسانها و غیریت آنها با خدای تعالی، بر حجیت عقل و فهم آدمیان در کنار حجیت وحی، و نیز بر قدرت و حریت و سلطنت واقعی انسانها بر افعال اختیاریشان تأکید بلیغ داشته و در برابر جبرگرایانی که خود را زیر پرچم توحید حقیقی پنهان می‌کردند، موضع شدید می‌گرفتند.

- اهل بیت<sup>علیه السلام</sup> در عین حال "انسانگرایی افراطی" را نیز دچار خلل‌هایی جدی می‌دانستند که در انحراف، کم از جبرگرایی ندارد. از دید اهل بیت<sup>علیه السلام</sup>، نقطه ضعف انسانگرها در توصیف توجه به سلطنت مطلقه خدا و جهات کمالی اوست؛ به این معنی که عموم انسانگرها در مقام اثبات کمالات واقعی انسانی و فرار از جبرگرایی، به دامان تفویض در می‌غلطند و از عقیده به یک یا چند جنبه از ابعاد شمول و گستره بی‌انتهای سلطنت الهی دست می‌شویند.

به بیان دیگر، همان گونه که:

- نقطه قوت جبرگرایان، توجه به لزوم حراست از عقیده به "سلطنت لا یزال الہی بر انسان مختار" است،

- نقطه قوت تفویض گرایان نیز توجه به لزوم حراست از عقیده به "سلطنت واقعی انسان بر حوزه افعال اختیاری خود" است.

به همین ترتیب، همان گونه که:

- نقطه ضعف جبرگرایان، بی توجّهی به واقعی بودن "سلطنت انسان بر حوزه افعال اختیاری اش" می باشد،

- نقطه ضعف تفویض گرایان نیز، بی توجّهی به "سلطنت لا یزال الہی بر انسان مختار" و از دست رفتن زمام جریانات عالم از دست پروردگار است.

امامان شیعه، هم‌چنانکه برای پاسداشت از "عدل الہی" بر نفی جبر پای می فشدند، برای پاسداشت از "سلطنت الہی" بر نفی تفویض تأکید می کردند. این در حالی است که اندیشمندانی که گرایش‌های انسان‌گرایانه داشتند، چون به میدان نفی جبر پا می نهادند تا از ساحت عدل الہی دفاع کنند، به نظریاتی متمایل می شدند که با شمول سلطنت الہی در تعارض بود و اصطلاحاً به ورطه "تفویض" می افتادند. تفویض گرایان در سده دوم با عنوان "قدریه" مشهور بودند و در دوره‌های بعد، قدریه بر "معتلله" تطبیق داده شده یا لاقل بخشی از قدریه دانسته شده‌اند.<sup>۱</sup>

۱. تفتازانی در شرح المقاصد نقل می کند که قاضی عبدالجبار معتزلی (م ۴۱۵) بر وزیر آل بویه، صاحب بن عباد (م ۳۸۵) وارد شد و ابواسحاق اسفرابنی اشعری (م ۴۱۳) نیز آنجا بود. قاضی معتزلی همین که ابواسحاق اشعری را دید بالاصله گفت: «سبحان من تنزه عن الفحشاء»: «منزه است خدایی که از پلیدی پیراسته است». کنایه از این که مذهب جبری ابواسحاق مخالف با اصل عدل و تنزه خداوند است. ابواسحاق در پاسخ او گفت: «سبحان من لا یجری فی ملکه إلّا ما يشاء» «منزه است

این گرفتاری دیرپای بشر است که همواره در جمع میان "عدالت خدا" و "سلطنت او"، راه افراط یا تفریط را پیموده و در نتیجه به دامان "جبر" یا "تفویض" غلتیده است. روایت بسیار روشنگری از امام صادق علیه السلام درباره قدریه در دست است که ناظر به همین درماندگی و لغوش آنان در جمع میان عدالت و سلطنت الهی است. آن حضرت فرموده است:

...إِنَّ الْقَدَرِيَّةَ مَجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ، وَ هُمُ الَّذِينَ أَرَادُوا أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ بِعَدْلِهِ، فَأَخْرَجُوهُ مِنْ سُلْطَانِهِ. (ابن بابویه، التوحید، پیشین، ص ۳۸۲)

قدریه مجوس این امتند. و آنان همان کسانی هستند که قصد کردند تا خدا را به صفت عدالت بستایند، لیکن او را از سلطنتش خارج ساختند.

نکته مورد نظر ما در این نقل مهم، دشواری جمع میان عدالت الهی (ذیل شعار لا جبر) و سلطنت الهی (ذیل بیان لا تفویض) است. این روایت به صراحة تقابل دو کمال "عدالت" و "سلطنت" را در اندیشه قدریه نشان می‌دهد و از این حیث نصی بر مدعای مقاله حاضر به شمار می‌آید. امام می‌فرمایند که قدریه قصد خیری داشتند و آن، توصیف خداوند به عدالت بوده است، اما طوری به تبیین مکتب خود پرداختند که به نفی سلطنت خدا انجامید. شاید وجه تشییه قدریه به مجوس در این روایت نیز، گرایش مجوس به ثنویت و فاصله گرفتن آنها از توحید حقیقی و شمول سلطنت یک پارچه خداوند باشد. اما در همین زمینه در روایت مشابه دیگری چنین آمده است:

مَسَاكِينُ الْقَدَرِيَّةِ! أَرَادُوا أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِعَدْلِهِ، فَأَخْرَجُوهُ مِنْ قُدْرَتِهِ وَ سُلْطَانِهِ. (ابن بابویه، علی بن حسین، فقه الرضا، ص ۳۴۹ ...)

---

خدابی که چیزی جز آنچه می‌خواهد در قلمرو مملکت او واقع نمی‌شود. کنایه از این که مذهب تو با اصل «توحید در خالقیت» مخالف است. نک تفتازانی، شرح المقاصد: ج ۲، ص ۱۴۵. به نقل از علی ربانی گلپایگانی، تنظیم مباحث آیت الله جعفر سبحانی.

قدريه بيچاره! خواستند که خدا را به عدلش بستايند، اما او را از قدرت و سلطتشن بيرون ساختند.

قدريه با نادидеه گرفتن - يا لااقل جدي نگرفتن - سلطنت فرآگير الهى، تنها با پاك كردن صورت مساله سلطنت الهى به دفاع از اختيار انسان برخاستند و اين امر نظريات آنها را متزلزل مى ساخت. دفاع از حریت و قدرت آدمی از سوی اهل بيت علیهم السلام - که در عین حال بر سلطنت شامله پروردگار تأکيد داشتند و با ابعاد گوناگون تفویض مخالفت مى كردند - نسبت به نگرش تفویض گرایانه قدریه امتیاز داشت.

اینجاست که ارزش تعبیر "لا جبر و لا تفویض" که در اثر تكرار اهل بيت علیهم السلام به عنوان شعار اعتقادی شیعه در آمده، روشن تر مى شود و ارزش واکاوی رابطه آن با مفهوم "سلطنت"، چه از ناحیه خدا (در فقره لا تفویض) و چه از ناحیه انسان (در فقره لا جبر) آشکارتر مى گردد.

### نفي تفویض، وجه تمایز شیعه از معزله و قدريه

تفویض ابعاد مختلفی دارد که برخی از آنها فرد را از حوزه اعتقاد به ديانت نيز به كلی بيرون می برد، یا از سویی ديگر، او را به ورطة غلو در حق نمایندگان الهی می کشاند. از میان ابعاد گوناگون تفویض، برخی موارد به گروه نامداری از متکلمان مسلمان موسوم به معزله منسوب است و از اين رو معزله را يكی از گرایشهاي اهل تفویض می خوانند.<sup>۱</sup> مشهور، است که در قیاس با اهل حدیث و

۱. نفي تفویض مراتب مختلفی دارد که معزله در برخی از آنها (مثل تشريع شريعت و ارسال رسول و اقامه معاد)، با شيعيان همسخن بودند، اما مراتب ديگري نيز (مانند ضرورت و انهادن جامعه بدون امام (وجوب نصب امام توسط خداوند) و علم پيشين خدا به افعال اختياري بشر و غافلگير نشدن خداوند توسط انسانها و عدم استحالة مقدور لقادرين او لقدرلين و نيز ضرورت کمک به بندگان در فعل اختياري) دارد که طی آنها برخی از قريه و معزله، از شیعه فاصله مى گرفتند. توجه دارد که

اشاعره، معتزليان قرابت بيشتری با شيعيان داشتند. اين گفته مشهور البته خالي از اشکال نیست. آنها در جبهه "نفي جبر" همسنگر شيعه بودند، اما در جبهه "لا تفویض" در برابر شيعيان قرار داشتند. بر عکس، اشاعره در جبهه "نفي تفویض" به شيعه نزديك تر بودند.

درست است که توصيف اشاعره از نفي تفویض، با بيان شيعه در اين باب تفاوت دارد و نتيجه اين تفاوت در حوزه "اثبات يا نفي جبر" پدیدار می شود؛ اما در مورد معتزله هم ماجرا به همين منوال است؛ به اين معنی که توصيف معتزله از اختيار و آزادی انسان نيز با بيان شيعي متفاوت است و از اين حيت، معتزله نيز با شيعه كاملا همداستان نیستند و اين تفاوت در حوزه "نفي جبر" خودش را در مقام "اثبات يا نفي تفویض" آشكار می کند. بدین ترتيب، اين انگاره که صفت اعتقادی شيعه و معتزله از همه جهات به يكديگر نزديك و در مقابل اهل حدیث و اشاعره است، دچار خلل می شود.

بدتر آنکه برخى گمان کرده‌اند که همسنگري شيعه و معتزله در حوزه عقلانيت و توجه به کمالات انساني، نتيجه اثريپذيري شيعه از معتزله است، در حالی که شواهد تاريخي نشان می دهد که در اين زمينه، چه شيعيان و چه معتزله، هر دو متاثر از يك عامل خارجي ديگر بوده‌اند. آن عامل - به تصریح بزرگان هر دو گروه - همانا ارشادات و مواضع صريح اميرالمؤمنین علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان علیهم السلام در نفي جبر و اثبات عدل بوده است. البته در اين زمينه، شيعيان به جهت وفاداري و مؤانست بيشتر با اهل بيت علیهم السلام، به حوزه‌های گسترده‌تری از

---

در اين تعابير، در مقام شناخت روح کلی يك جريان، از توجه به اختلاف نظر برخی از معتزله با عموم آنها چشم بوشی کرده‌اند. بيشك تعابيری چون قدريه و معتزله طيف وسعي از انديشه‌ها را در بر می‌گيرد و در انتساب عقاید خاص، می‌بايست آراء هر انديشمند معتزلي به طور مستقل مورد بررسی قرار گيرد. بنگرید به رضا برنجكار، مقاله مفوضه، فصلنامه معرفت، شماره ۱۶.

عقلانیت دست یافتند که نقد عقلی صحابه و خلفای نخستین، از آن جمله است. معتزله از این حیث (تعصب بر عدالت صحابه و خلفای نخستین)، مشمول انتقاد روشنفکران و عقلگرایان هستند.

معزله همچون شیعه بر حجیت عقل و بالتابع بر حسن و قبح عقلی تأکید داشتند و نیز بر اراده و آزادی انسان اصرار می‌ورزیدند. با این حال، معتزله در نیمه راه عقلانیت، از شیعه فاصله گرفتند. فی المثل چون از اثبات عقلی نبوت الہی فارغ شدند، در مقام نقد عقلی نظام خلافت و اثبات عقلی نیاز به وصی و امام الہی، مانند اهل حدیث رفتار کرده و فریادهای عقل را ناشنیده گرفتند. شیخ مفید از این بابت از ایشان گله می‌کند و بیان می‌دارد: تا جایی که معتزله با شیعه در عقیده همراه شدند، از میوه‌های عقلانیت (یعنی عدل و توحید که همان نفی جبر و تشییه است) بهره برداشتند، اما در جایی که از شیعه فاصله گرفتند (یعنی موضوعاتی چون امامت و ارجاء)<sup>۱</sup> مانند عامه حشویه (ظاهری‌های مخالف تعلق)

۱. ارجاء به معنای به تأخیر انداختن است. خداوند در قرآن به گروهی از انسانها اشاره می‌کند که حکم خود را درباره آنها تا روز قیامت به تأخیر می‌اندازد. معنای این سخن آن است که در وحی که بر پیامبر فرود آمده، حکمی قطعی مبنی بر پیشتری بودن یا مغضوب علیهم بودن آنها بیان نشده، بلکه خداوند، خود در روز قیامت درباره آنها حکم می‌کند. آیه مربوط به ارجاء چنین است: «وَآخْرُونَ مَرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (توبه: ۱۰۶). شیعه معتقد است کسانی که حکم آنها موكول به قیامت شده، افرادی محدود هستند، نه همه مردم. برعکس، حکم خدا درباره مؤمنان نیکوکردار و کافران، در قالب وحی الہی معین شده و پیشتری یا جهنمی شدن آنها موكول به مشیت الہی در قیامت نیست. سیاق آیات و به خصوص لفظ "آخرون" در آیه نیز نشان‌دهنده درستی قول شیعه است. شیعه و نیز گروه بزرگی از معتزله، در مقابل خوارج که با تندروی بر آن بودند که میان کفر و ایمان منزله سومی نیست، معتقد به گروه سوم در میانه کفر و ایمان بودند. با این حال برخی گرایشها روشنفکری در معتزله وجود داشت که در عکس العمل به افراط خوارج در تکفیر، دچار تقریط در کافر دانستن افراد می‌شدند و اساساً هر گونه قضاؤت درباره کفر و ایمان و سعادت و شقاوتو افراد را موكول به حکم اخروی خداوند می‌شمردند. اینان در واقع حکم ارجاء را به تمام مردم سرایت می‌دادند. امروز نیز این رویکرد در برخی جریان‌های فکری که خود را نومعتزلی می‌دانند، بروز دارد. اصرار نومعتزلیان بر تکثرگرایی نوعی احیای تفکر مرجئی به شمار می‌رود. ارجاء، البته معانی دیگری هم دارد که از بابت آنها جریان اصلی شیعه از دیگر گروه‌ها متمایز می‌شود. (درباره نومعتزلیان بنگرید به جواد گلی و حسن یوسفیان، جریان شناسی نومعتزله، فصلنامه علمی - تخصصی معرفت کلامی، سال اول شماره سوم)

از عقلانیت نیز فاصله گرفتند. شیخ سپس می‌گوید: من از این اشتباه شما معتزله تعجب نمی‌کنم، بلکه از این تعجب می‌کنم که با این حال، ادعا دارید سرآمد روزگار هستید!<sup>۱</sup>

بدین ترتیب، شیعه و معتزله دو گروهی بودند که به جهت تأکید مشترک بر یک امر وجودانی - یعنی حریت و قدرت انسان در اعمال خود و نسبت ندادن افعال زشت انسانها به خدا - به عدلیه نامدار شدند. اما سخن در این است که آیا شیعه، شعارهایی همچون نفی تشبیه یا نفی جبر را از معتزله اتخاذ کرده یا آنکه معتزله در این زمینه وامدار شیعیان است. بی‌شک تأثیر و تأثرات متقابل شیعیان و معتزلیان را در تاریخ نمی‌توان انکار کرد، اما در خصوص دو موضوع اساسی "نفی جبر و تشبیه"، بزرگان هر دو گروه تصريح کرده‌اند که در اثر تأکیدات صریح امیرالمؤمنین علی علیّاً بوده که به دو اصل توحید (یا همان نفی تشبیه) و عدل (یا همان نفی جبر) به عنوان مرزهای اعتقادی خود، متذکر و حساس شده‌اند. معتزله در پاسخ به اتهامات اشاعره و اهل حدیث - که اهل تشبیه و جبر بودند و آنها را متهم به بدعت و مخالفت با ظواهر دین می‌کردند - خود را متنسب به علی بن ابی طالب علیّاً می‌نمودند و در بیان طبقات معتزله، آن حضرت را در طبقه اول و امام حسن و امام حسین علیّاً را در طبقه دوم ذکر می‌کردند. خطبه‌های آکنده از اشارات توحیدی و ستایشگرانه امیرالمؤمنین علی علیّاً، درباره پروردگار، در طول پنج سال حکومت پر چالش خود، مؤید همین اثرگذاری بر جریان توحید و عدل

۱. شریف مرتضی، الفصول المختارة، ص: ۷۹: (قال الشیخ ادماں اللہ عزہ: فیقال لهُمْ: ما رأیت أَعْجَبَ مِنْکُمْ يَا معاشرَ الْمُعْتَزَلَةِ تَكَلَّمُونَ فِي مَا قَدْ شَارَكُوكُمُ النَّاسُ فِيهِ مِنَ الْعَدْلِ وَالتَّوْحِيدِ أَحْسَنُ كَلَامٍ، حَتَّى إِذَا صَرَّتُمْ إِلَى الْكَلَامِ فِي الْإِمَامَةِ وَالْإِرْجَاءِ صَرَّتُمْ فِيهِمَا عَامَةً حَشُوَّيْةً، تَخْبَطُونَ خَبْطَ عَشْوَاءً، لَا تَدْرُونَ مَا تَأْتُونَ وَمَا تَذَرُونَ، وَلَكُنْ لَا أَعْجَبُ الْعَجْبِ مِنْ ذَلِكَ وَأَنْتُمْ إِنَّمَا جُوَدْتُمْ فِيمَا عَوْنَكُمْ عَلَيْهِ غَيْرَكُمْ وَاسْتَقْدَمْتُمُوهُ مِنْ سَوْا كُمْ وَقَصَرْتُمْ فِيمَا تَفَرَّدْتُمْ بِهِ، لَا سِيمَا فِي نَصْرَةِ الْبَاطِلِ الَّذِي لَا يَقْدِرُ عَلَى نَصْرَتِهِ فِي الْحَقِيقَةِ قَادِرٌ، وَلَكُنْ الْعَجْبُ مِنْكُمْ فِي ادْعَائِكُمُ الْفَضْلِيَّةِ وَالْبَيْنُونَةِ بِهَا مِنْ سَائرِ النَّاسِ..)

از ناحیه ایشان است.

قاضی عبدالجبار معتزلی در فصل الاعتزال و ذکر المعتزلة می‌نویسد: «و اما امیرالمؤمنین علی، پس بدان که خطبه‌های او در بیان نفی تشبیه و اثبات عدل بیشتر از آن است که به شماره در آید.» (قاضی المعتزلی، عبد الجبار، فصل الاعتزال و ذکر المعتزلة، ص ۱۶۳. به نقل از جعفری، محمد رضا، الکلام عند الامامیة، ص ۱۷۴ و سبحانی، جعفر، الامیات، ص ۴۶۱) هم او در شرح الاصول الخمسة می‌نگارد: «و چنانچه تو در خطبه‌های امیر المؤمنین بنگری، آنها را لبریز از نفی رؤیت خدا (نفی تشبیه) می‌یابی.» (قاضی المعتزلی، عبد الجبار، شرح الاصول الخمسة، ص ۲۶۸، به نقل از جعفری، محمد رضا، الکلام عند الامامیة، ص ۱۷۴) ابن ندیم در فهرست خود، بابی تحت عنوان «اسماء من اخذ عنه العدل و التوحید» گشوده است. وی در صدر کلام خود می‌نویسد: «من به خط ابوعبدالله بن عبدوس دیدم که نوشته بود:... ابوهذیل علاف (متکلم مشهور معتزلی) گفت: من این عقیده‌ای را که در باب عدل و توحید دارم، از عثمان طویل گرفتم. عثمان طویل، معلم ابی هذیل بوده است. ابوهذیل ادامه داد: عثمان نیز به من خبر داد که او این عقیده را از واصل بن عطاء فرا گرفته بود، و واصل نیز آن را از ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه (نوه علی بن ابی طالب) اخذ کرده بود. عبدالله نیز آن را از پدرش محمد بن حنفیه (فرزند علی بن ابی طالب) آموخته بود و پدرش علی نیز آن را از رسول خدا ﷺ اخذ کرده بود. رسول خدا نیز او را خبر داده بود که جبرئیل این مطلب را از جانب خدای عزوجل بر او نازل ساخته است.»

(ابن ندیم، فهرست ابن الندیم، تحقیق: رضا تجدد، ص ۲۰۲)

با این حال، معتزله علیرغم اینکه در موضوع عدل و امداد اهل بیت ﷺ بودند، مکتب دارانی مستقل به شمار می‌آمدند که به علل گوناگون، از تمسک همه‌جانبه به اهل بیت ﷺ دوری می‌گردیدند. آنان در برخی موارد حتی جانبدار دشمنان اهل

بیت‌الله (همچون اصحاب جمل) بوده و فی الجمله در برابر شیعیان امامی قرار داشتند. این کناره‌گیری از اهل بیت‌الله و بعضًا عداوت شدید با شیعه، باعث گردید که راهی را که تا نیمه به درستی طی کرده بودند به پایان نبرند. لذا در حوزه‌های گوناگون - با اینکه می‌آمدند که به حق نزدیک شوند - باز از حق دور می‌گشتند و هر جا که نصوص دینی را مخالف عقیده خود می‌دیدند، به ارائه تاویل غیرعقلایی از آنها اقدام می‌کردند. علامه مجلسی درباره ابن ابی الحدید معترض که در شرح نهج البلاعه نمی‌تواند جانبداری اش را از خلفاً پنهان کند و لاجرم از طریق انصاف در شرح نصوص امیرالمؤمنین علیه السلام خارج می‌گردد، می‌نویسد: «ابن ابی الحدید... دأيہ أَنْ يَأْتِي بِالْحَقِّ ثُمَّ عَنْهُ يَحْيِي». (بحار الأنوار، ج ۳۲، ص: ۳۷) باز تأکید می‌کنیم که معترض، هر چند در برخی حوزه‌های عقلانیت مانند حوزه نفی جبر همگام با شیعه بودند، اما در برخی دیگر از حوزه‌های عقلانیت - مانند حوزه نفی تفویض - از شیعه فاصله گرفتند. بدین روی، همانگونه که بیان "لا جبر" اهل بیت‌الله، شیعه را از گروههایی همچون اشاعره متمایز می‌کرد، بیان "لا تفویض"، آنها را از گروههایی همچون معترضه متمایز و دور می‌ساخت.

### روايات نفي توأمان جبر و تفویض

رابطه "تفویض" با "سلطنت الهی" تبیین شد، و دیدیم که اهل بیت‌الله صرف عدلگرایی را برای برخورداری از عقیده صحیح کافی نمی‌دانستند، لذا بر لزوم حراست از عقیده به سلطنت الهی نیز تأکید داشتند؛ نیز به معترض و قدریه به عنوان نمونه‌ای از گروههای تفویض گرا اشاره شد. اینک در این بخش از نوشته بر آنیم که شواهدی را از روایات اهل بیت‌الله در مخالفت توأمان با جبر و تفویض ارائه کنیم. دقت کنید که اهل بیت‌الله گرامی در این روایات، عقیده به جبر را، و آنگاه کیفر دادن به انسانهای مجبور را منافقی با اموری همچون "عدالت" و

"حکمت" و "رحمت" خداوند می‌خوانند. اما درست در همان روایات، در کنار نفی جبر به نفی تفویض می‌پردازند و قول به تفویض را مغایر با معرفت قلبی انسانها از کمالاتی چون "عزت"، "سلطنت" و "کرامت و بزرگی" خداوند بر می‌شمنند. این روایات، هر یک موید مدعای مقاله، یعنی رابطه نزدیک "نفی تفویض" با مفهوم "سلطنت الهی" است.

### روایت نخست:

سُئِلَ (اميرالمؤمنين علی عَلِيَّةِ) عَنِ الْقَضَاءِ وَالْقَدْرِ، فَقَالَ:

— لَا تَقُولُوا: وَكَلَّهُمُ اللَّهُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَتُوهُنُوهُ؛

— وَلَا تَقُولُوا: أَجْبَرُهُمْ عَلَى الْمَعَاصِي فَتُظَلَّمُوْهُ؛

وَلَكِنْ قُولُوا: الْخَيْرُ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ وَالشَّرُّ بِخَدْلَانِ اللَّهِ، وَ كُلُّ سَابِقٍ فِي عِلْمِ اللَّهِ. (طبری،  
الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۱۱ و ۳۱۲)

از امیرالمؤمنین علی عَلِيَّةِ درباره قضاء و قدر سؤال شد. ایشان فرمودند: مگویید که خدا مردم را به خودشان و انها ده (که در این صورت او را ضعیف و ناتوان شمرده‌اید (وَهُنَّ در سلطنت را به او نسبت داده‌اید)؛ و مگویید که آنها را بر معاصی اجبار می‌کند که در این صورت او را ظالم شمرده‌اید (عدل او را نفی کرده‌اید، زیرا در این صورت معتقدید که او آنها را مجبور به معصیت می‌کند و سپس به جهت ارتکاب معصیت عقوباتشان می‌دهد)؛ بلکه بگویید: کار خیر ( فعل بنده است، اما همراه) با توفیق و امداد خداوند است؛ و کار شر (هم فعل بنده است، اما بی‌بهره از تشویق، و همراه) با خذلان خداوند است (یعنی خدا بنده را در کار شر، تشویق و امدادی نمی‌کند). نیز بگویید: چه خیر و چه شر، همه اینها در علم خدا، قبل از وقوعشان، روشن بوده است.

### روایت دوم:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيَّةِ الْإِلَيْاهِ قَالَا:

- إِنَّ اللَّهَ أَرْحَمُ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ يُجْزِي خَلْقَهُ عَلَى الذُّنُوبِ، ثُمَّ يُعذِّبُهُمْ عَلَيْهَا؛  
 - وَاللَّهُ أَعْزُّ مِنْ أَنْ يُرِيدَ أَمْرًا فَلَا يَكُونُ.  
 قالَ: فَسُئِلَ هَلْ بَيْنَ الْجَبَرِ وَالْقَدَرِ مَنْزَلَةٌ ثَالِثَةً؟ قَالَ: نَعَمْ أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.  
 (کلبی، الکافی، ج ۱، ص ۱۵۹)

از امام باقر و امام صادق علیهم السلام نقل شده که فرمودند: خداوند نسبت به خلق خود مهربانتر از آن است که آنها را به کاری (معصیتی) مجبور کند و سپس به جهت همان کار آنها را عذاب کند؛ در عین حال خدا عزیزتر (و مقدرتر) از آن است که چیزی را بخواهد و (به جهت از دست رفتن رشته کار از دستش، آن کار) انجام نشود.

از ایشان سؤال شد که مگر میان جبر و قدر، منزلت و جایگاه سومی هم وجود دارد؟ فرمودند: آری، و گستره آن فراتر از فاصله آسمان و زمین است.  
 سؤال کننده در این روایت، قول به "قدر" را مرادف با "تفویض" گرفته و آن را در برابر "جبر" قرار داده است.

### روایت سوم:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّلَةِ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ فِي الْقَدَرِ عَلَى ثَلَاثَةِ أُوْجَهٍ:  
 - رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَجْبَرَ النَّاسَ عَلَى الْمَعَاصِي؛ فَهَذَا قَدْ ظَلَمَ اللَّهَ فِي حُكْمِهِ،  
 فَهُوَ كَافِرٌ؛

- وَرَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ الْأَمْرَ مُفَوَّضٌ إِلَيْهِمْ؛ فَهَذَا قَدْ أَوْهَنَ اللَّهَ فِي سُلْطَانِهِ، فَهُوَ كَافِرٌ؛  
 - وَرَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ كَلَّفَ الْعِبَادَ مَا يُطِيقُونَ وَلَمْ يُكْلِفْهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ وَإِذَا أَحْسَنَ حَمْدَ اللَّهِ وَإِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ؛ فَهَذَا مُسْلِمٌ بِالْأَخْلَقِ. (ابن بابویه، التوحید، ص ۳۶۰ و ۳۶۱)

از امام صادق علیهم السلام نقل است که فرمودند: مردم را درباره قدر سه گرایش است:  
 - یکی معتقد است که خداوند مردم را بر معاصی مجبور می کند؛ این شخص خدا را در داوری (و تعذیب بندگان به جهت معاصی) ظالم دانسته است و (به جهت مخالفت با عدل الهی) کافر است؛

- دیگری معتقد است که خدا به خود انسانها و انها ده و تفویض شده است؛ این شخص هم خدا را در "سلطنت" خویش ضعیف دانسته است و (به جهت مخالفت با سلطنت الهی) کافر است؛

- اما سومی معتقد است که خدا به بندگانش تنها کارهایی را تکلیف می‌کند که طاقت‌ش را دارند، و هرگز کاری را بر آنها بار نمی‌کند که طاقت‌ش را نداشته باشند. در عین حال این شخص چون کار نیکی انجام دهد، خدا را ستایش می‌کند (نه خودش را؛ به جهت توفیق و معونه‌ای که خداوند، علاوه بر قدرت در انجام کار خیر به او داده است که اگر آن توفیقات نبود، وی با آنکه قدرت داشت به انجام کار خیر مبادرت نمی‌کرد). اما چون کار بدی انجام دهد، پوزش می‌طلبد (و کار بد را به خودش نسبت می‌دهد نه خداوند، زیرا او بوده که علیرغم هشدار خدا، به آن کار مبادرت کرده است و خداوند او را بر آن اکراه نکرده است). چنین شخصی مسلمانی است به مقصد رسیده.

عبارت "أَوْهَنَ اللَّهَ فِي سُلْطَانِهِ" در این روایت، رابطه تفویض با نفی سلطنت پروردگار را می‌رساند. همان گونه که جبری‌ها عدالت خدا را مخدوش می‌کنند، تفویضی‌ها هم سلطنت خدا را موهون می‌دارند.

#### روایت چهارم:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّلَةِ قَالَ:

- اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُكَلِّفَ النَّاسَ مَا لَا يُطِيقُونَهُ،

- وَاللَّهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِي سُلْطَانِهِ مَا لَا يُرِيدُ. (ابن بابویه، التوحید، ص ۳۶۰)

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمودند: خداوند، گرامی‌تر از آن است که بر مردم کاری را بار کند که طاقت‌ش را ندارند (نفی جبر)؛ و عزیز‌تر (و پیروز‌تر) است از آنکه در سلطنتش چیزی اتفاق بیفتد که او نمی‌خواسته (و آگاه نبوده و

اذن نداده) است.

عبارت "أَعْزُّ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِي سُلْطَانِهِ مَا لَا يُرِيدُ" در این حدیث، ضرورت پاسداشت از عزت و سلطنت الهی در کنار پاسداشت از عدالت الهی را می‌رساند.

### روایت پنجم:

عنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَجْلَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ: - فَوَضَّالَهُ الْأَمْرُ إِلَى الْعِبَادِ؟ فَقَالَ: اللَّهُ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُفُوضَ إِلَيْهِمْ؛ - قُلْتُ: فَأَجْبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى أَفْعَالِهِمْ؟ فَقَالَ: اللَّهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُجْبِرَ عَبْدًا عَلَى فِعْلٍ، ثُمَّ يُعَذِّبُهُ عَلَيْهِ. (ابن بابویه، التوحید، ص ۳۶۱)

محمد بن عجلان گوید: به امام صادق علیه عرض کردم: آیا خدا کار را به بندگان تفویض کرده و وانهاده است (و خود تنها تماشاگر است)? فرمودند: خدا گرانپایه‌تر از آن است که کار را به آنها تفویض کند؛ گفتم: پس آنها را به کارهایشان مجبور می‌کند؟ فرمود: خدا عادل‌تر از آن است که بندهای را بر کاری مجبور کند، آنگاه او را به خاطر ارتکاب آن عذاب کند!

### روایت ششم:

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ الْوَشَاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ قَالَ: - سَأَتُهُ فَقُلْتُ لَهُ: اللَّهُ فَوَضَّالَهُ الْأَمْرُ إِلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: اللَّهُ أَعْزُّ مِنْ ذَلِكَ. - قُلْتُ: فَأَجْبَرَهُمْ عَلَى الْمَعَاصِي؟ قَالَ: اللَّهُ أَعْدَلُ وَأَحْكَمُ مِنْ ذَلِكَ. ثُمَّ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ وَأَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي، عَمِلْتَ الْمَعَاصِي بِقُوَّتِي الَّتِي جَعَلْتُهَا فِيْكَ. (ابن بابویه، التوحید، ص ۳۶۲ و ۳۶۳. نیز ابن بابویه، عین اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۱)

حسن بن علی وشائے گوید که از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا خدا کار را به بندگان تفویض کرده است؟ فرمودند: خدا عزیزتر و مقتدرتر از آن است که چنین کند. عرض کردم: پس آنها را بر معاصی مجبور کرده است؟ فرمودند: خدا عادل‌تر و

حکیم‌تر از این است که چنین کند.

سپس امام فرمودند که خداوند با عزت و جلال می‌فرماید: ای فرزند آدم! من به کارهای نیک تو، از خودت نزدیکترم، و تو به کارهای زشت از من نزدیک‌تری؛ تو با نیروی من که در تو نهاده‌ام، مرتكب معاصی می‌شوی.

#### روایت هفتم:

روی آنَ الْفَضْلَ بْنَ سَهْلٍ سَأَلَ عَلَيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا بَيْنَ يَدَيِ الْمَامُونَ؛  
- يَا أَبَا الْحَسَنِ! الْخَلْقُ مَجْبُورُونَ؟ فَقَالَ: اللَّهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُجْبِرَ خَلْقَهُ ثُمَّ يُعَذِّبُهُمْ.  
- قَالَ: فَمُطْلَقُونَ؟ فَقَالَ: اللَّهُ أَحْكَمُ مِنْ أَنْ يُهْمِلَ عَبْدَهُ وَ يَكْلِهُ إِلَيْ نَفْسِهِ. (ابن طاووس، الطراائف  
فی معرفة منهاج الطوائف، ص ۳۳۰)

فضل بن سهل در مجلس مأمون از امام رضا علیهم السلام پرسید: ای ابوالحسن! آیا خلق مجبورند؟ فرمود: خدا عادل‌تر از این است که خلق را به کاری و ادارد و سپس عذابشان کند؛ فضل پرسید: پس رها و به خود و انهاهه هستند؟ فرمود: خدا حکیم‌تر (و استوارتر) از آن است که بندۀ خود را مهمل گذارد و به خود و انهد.

#### روایت هشتم:

از عالم (امام کاظم) علیهم السلام سوال شد:

- أَجْبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي؟ فَقَالَ: اللَّهُ أَعْدَلُ مِنْ ذَلِكَ؛  
- فَقُلْتُ لَهُ: فَقَوْضَ إِلَيْهِمْ؟ فَقَالَ: هُوَ أَعَزُّ مِنْ ذَلِكَ... (ابن بابویه، فقه الرضا، ص ۳۴۸)

یعنی: آیا خدا بندگان را بر معاصی مجبور می‌کند؟ فرمود: خدا عادل‌تر از آن است. راوی پرسید: پس آنها را به خودشان وا می‌نهد (که معصیت می‌کند)؟ فرمود: خدا عزیز‌تر و مقتدر‌تر از آن است.

#### روایت نهم:

اتَّى الْحَسَنُ الْبصَرِيُّ أَبَا جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا ... فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا: ... إِيَّاكَ أَنْ تَقُولَ بِالْتَّفْوِيْضِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُفْوَضِ الْأَمْرَ إِلَى خَلْقِهِ وَهُنَّ مِنْهُ وَ ضَعَفُوا، وَ لَا أَجْبَرَهُمْ عَلَى مَعَاصِيهِ ظُلْمًا.

(طبرسی، الْإِحْتِجَاجُ عَلَى أَهْلِ الْحَاجَاجِ، ج ۲، ص: ۳۲۸)

حسن بصری نزد امام باقر علیه السلام آمد. آن حضرت در اثناء گفتگو به او فرمودند: مباد که قائل به تفویض بشوی، زیرا خداوند عزو جل هرگز زمام امر را از سر ضعف و سستی به بندگانش وانهاد، و نیز از سر ظلم، آنها را به معاصی مجبور نکند.

١٢٧

### روایت دهم:

عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ الْأَكْرَامُ وَالتَّقْوِيْضُ؛ فَقَالَ: أَلَا أَعْطِيْكُمْ فِي هَذَا أَصْلًا لَا تَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلَا تُخَاصِمُونَ عَلَيْهِ أَحَدًا إِلَّا كَسْرَتْمُوهُ؟ قُلْنَا إِنْ رَأَيْتَ ذَلِكَ. فَقَالَ:  
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُطِعْ يَا كَرَاهَ  
- وَلَمْ يُعْصِ بَغْلَةً وَلَمْ يَهْمِلْ الْعِبَادَ فِي مُلْكِهِ  
هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ وَالْقَادِرُ عَلَى مَا أَقْدَرُهُمْ عَلَيْهِ؛  
- فَإِنِّي أَشَمَّرُ الْعِبَادَ بِطَاعَتِهِ، لَمْ يَكُنْ اللَّهُ عَنْهَا صَادِقًا وَلَا مِنْهَا مَانِعًا  
- وَإِنِّي أَشَمَّرُوا بِمَعْصِيَتِهِ، فَشَاءَ أَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ ذَلِكَ فَعَلَّ  
- وَإِنْ لَمْ يَحُلْ وَقْعَلُوهُ، فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي أَدْخَلَهُمْ فِيهِ  
ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ يَضْيِطُ حُدُودَ هَذَا الْكَلَامِ، فَقَدْ خَصَّ مَنْ خَالَفَهُ. (ابن بابویه، التوحید، ص ۳۶۱)

سلیمان بن جعفر جعفری گوید: در محضر امام رضا علیه السلام سخن از جبر و تفویض به میان آمد. فرمود: آیا نمی خواهید در این باره اصلی به دستتان بدhem که با وجود آن گرفتار اختلاف نشوید، و بر اساس آن با هیچ مخالفی احتجاج نکنید مگر آنکه شکستش دهید؟ عرض کردیم: هر چه شما صلاح بدانید. فرمود: اگر خداوند اطاعت می شود، به سبب اجبار و اکراه (بندگان توسط او) نیست. و اگر هم معصیت می شود، به سبب مغلوب شدن (او توسط بندگان) نیست. و در عین حال، او هرگز بندگان را در ملک خویش به حال خود وانهاده است.

(هرگاه بندگانش مالک چیزی باشند) او خود مالک و مسيطر بر آن چیزی است که به آنها تمیلیک کرده، و (هرگاه بندگانش بر کاری قدرت یابند)، او خود مقتدر و مسلط است بر آنچه به آنها قدرتش را بخشیده است.

در این صورت، اگر بندگان در راستای فرمان او، به فرمانبرداری روی آرند، خداوند جلوگیر و مانع آنها نشود. و چنانچه آنها خودشان روی به معصیت خداوند گذارند، (دو صورت دارد؛ اگر خداوند اراده کند، میان آنها و آن معصیت حائل و مانع می‌شود. اما اگر هم مانع نشود و آنها مرتکب آن گناه شوند، این خداوند نبوده که آنها را در گناه انداخته است. سپس فرمود: هر کس تمام مرزهای این سخن را پاس بدارد، بر هر کس که با او جدل کند، پیروز شود.

#### خاتمه

نفی توأمان "اجبار بندگان به معاصی" و "تفویض بندگان به حال خود" در روایات فراوانی از اهل بیت پیامبر ﷺ انعکاس یافته است. در این مقاله نشان دادیم که این نفی توأمان، گاه در بیانات مجملی همچون "لا جبر و لا تفویض" انعکاسی اجمالی یافته و به شعار شیعه تبدیل شده است، و گاه در روایات مفصل‌تر، تشریح و تبیین گشته است. در آن روایات، تعارض "جبر با عدالت خداوند" و تعارض "تفویض با عزت و سلطنت خداوند" گوشزد شده است. بیان شد که گروههایی مانند اشاعره، از حیث جبرگرایی، از تعالیم اهل بیت ﷺ فاصله گرفتند، در حالی که گروههایی مانند معزله، از حیث تفویض‌گرایی، از آموزه‌های اهل بیت ﷺ دور گشتند.

برای آگاهی از موضع اهل بیت ﷺ، شناخت انحراف هر دو جناح جبرگرا و تفویض‌گرا در برخوردهای افراطی و تفریطی شان در باب سلطنت الهی بر انسانهای مختار ضروری است. مروری بر آثار برخی اندیشمندان شیعی نشان

می دهد که برخی از آنها عمدتاً با گرایش‌های فلسفی، زیر نام صیانت از "توحید حقیقی" به ایده‌های جبری متمایل شده‌اند. این ایده‌ها در قالب "جبر و ضرورت علی و معلولی" عرضه می‌شود، و به نام توحید افعالی و تأکید بر گستره قضا و قدر الهی، وجاهت دینی می‌یابند. در مقابل این جریان فکری، جریان‌های روشنفکری و انسانگرایانه‌ای قرار دارند که به حق بر کمالات انسانی و استقلال فعل حق از اراده تکوینی خدا پای می‌فرشند، اما در عمل منکر یک یا چند بُعد از ابعاد سلطنت الهی بر انسان‌های مختار هستند. این گرایشها نیز در میان شیعیان علاقمندانی دارد که نسبت به صیانت از سلطنت حقیقی انسان حسّاسند، اما در قبال سلطنت حقیقی پروردگار مسامحه می‌کنند. نشانه وجود این تسامح، آن است که نزد این افراد، میان شیعه و اشاعره فاصله و تقابلی شدید وجود دارد، اما میان شیعه با معتزله چنین تقابلی وجود ندارد.

در این مقاله، ضمن تأکید بر نقطه قوت انسانگرها و جریانات تفویضی و از جمله گرایش‌های معتزلی و نومعتزلی، "اجملاً" بیان شد که تحلیلهای آنها از حقیقت عالم، با تعالیم اهل بیت علی‌آل‌ابی‌طالب فاصله جدی دارد و امامان شیعه به تعبیر صریح و روشن پیروان خویش را از افتادن به دام تفویض پرهیز می‌دادند. "تبیین تفصیلی" مقابله اهل بیت علی‌آل‌ابی‌طالب با باورهای تفویض‌گرایانه به گفتاری دیگر نیاز دارد.

## متابع

١. ابن بابویه، علی بن حسین (منسوب)، فقه الرضا، مشهد، المؤتمر العالمي للإمام الرضا علیه السلام، ١٤٠٦ق.
٢. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید، قم، منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة.
٣. ابن بابویه، محمد بن علی، عيون أخبار الرضا علیه السلام، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ١٩٨٤-١٤٠٤م.
٤. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرسین بقم المشرفة، ١٣٧٩ق-١٣٣٨ش.
٥. ابن طاووس، علی بن موسی، الطرائف فی معرفة مناهب الطوائف، قم، ١٣٩٩.
٦. ابن ندیم، فهرست ابن الندیم، تحقیق رضا تجدد.
٧. برنجکار، رضا، مقاله مفوضه، فصلنامه معرفت، شماره ١٦، تفتازانی، شرح المقاصد.
٨. جعفری، محمدرضا، مقامه سلسله مولفات شیخ مفیی، الكلام عند الامامیه، بیروت، دار المفید للطبعاء و النشر والتوزیع، ١٤١٤هـ.
٩. حرانی، ابن شعبه، تحف العقول، قم، مؤسسه النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرسین، ١٤٠٤-١٣٦٣ش.
١٠. سبحانی، جعفر، الامہیات، بیروت، الدار الإسلامية للطباعة والنشر والتوزیع، ١٤٠٩-١٩٨٩م.
١١. سبزواری، ملا هادی، شرح غرر الفوائد (منظومه).
١٢. شریف مرتضی، علی بن حسین، الفصول المختارة، بیروت، دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع، ١٤١٤-١٩٩٣ش.
١٣. شریف رضی، محمد بن حسین، نهج البلاعه، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت، ١٤١٤ق.
١٤. طبرسی، احمد بن علی، الاحتیاج، نجف الاشرف، دار النعمان للطباعة والنشر، ١٣٨٦-١٩٦٦م.
١٥. قدردان قراملکی، محمدحسن، نگاه سوم به جیر و اختیار، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ١٣٨٤ش.
١٦. کلینی، محمد بن یعقوب، الكافی، طهران، دار الكتب الإسلامية، ١٣٦٣ش.
١٧. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، موسسه الوفاء، ١٤٠٣-١٩٨٣م.